

سه غزل با یک مضمون، ردیف و قافیه از سه شاعر شغنانی



سید فرخ شاه هادی



نوروز علی ثابتی



معینه مستور مولایی

نوشته: نوروز علی ثابتی

۲۱ دسمبر ۲۰۲۱

سراینندگان شعر هر یک: محترم آقا سید فرخ شاه هادی، محترمه بانو معینه مستور مولایی، و نوروز علی ثابتی

داستان از این قرار است که آقا سید فرخ شاه، غزل زیر را باری در یک شب شعر در اشکاشم، و یک بار دیگر در یک گردهمایی ادبی میان شاعران افغانی و تاجیکی در شهر خاروق ولایت خود مختار بدخشان کوهی زمزمه کرده بود. البته ناگفته نماند که شاعران افغانی، کارمندان بنیاد آفاخان بودند که طی یک سفر رسمی در خاروق بودند که از آن میان می‌توان دکتور شمس علی شمس، رامین فرارون، سید ضیا احمد فرید، عبد القیوم پروا، نوروز علی ثابتی، و ... نام برد که به سرپرستی دکتور نجم الدین نجم به آنجا رفته بودند.

از شگرف های ادبی کار گرفته شده در این غزل می‌گذرم. چه آن یک سروده ی ناب، پر از آرایه‌های ادبی است.

در 07 قوس 1403، محترمه بانو معینه مستور مولایی، غزلی سروده بود، و آنرا با بنده شریک کرد. من یادآور شدم که یادم می‌آید که آقا سید فرخ شاه هادی با عین وزن، ردیف، و قافیه، شعری سروده، که ابیات ها، یادم نه مانده اند. ایشان فرمودند که از غزل سروده شده آقا سید فرخ شاه آگاهی ندارد. بانو مولایی، هم با یک ابتکار فوق العاده شعر اش را سروده، و بر علاوه کارگرفتن از آرایه‌های ادبی، ترکیب شعر اش از زبان شغنانی و زبان فارسی است که اصالتاً یک شهکار است و نوآوری در دنیای ادبیات می‌باشد، البته ادبیات شغنی – فارسی. قابل یادآوری است که چنین ترکیبی در ادبیات کلاسیک فارسی و عربی هم وجود دارد. مثلاً سعدی یک شعر اش را به سه زبان عربی، شیرازی و دری سروده است. البته شیرازی در زمان سعدی یک زبان جداگانه بوده است. و یا حافظ و مولانا، که در اشعار شان ترکیباتی از عربی و فارسی دیده می‌شود. این قسم نمونه شعری را «ملمّع» می‌گفتند. در زبان فارسی برای چنین نوع اشعار، «شیر و شکر» می‌گویند. در زبان شغنانی برای اولین بار، ناجی دروازی، واژه های شغنانی را در شعر فارسی اش به کار برد، و بعداً چنین نوع شعر را از فتح علیشاه، برادر آقا حسن

علیشاه بوده، و فتح علیشاه فعلی هم نام او می باشد. او در اشعارش «اسیر» تخلص می کرده است. شعر مشهور او اینست:

اینچنین دلبر مرا هرگز مباد
پیبسه مردم یار را گوید: فراد

من این شعر را در برگه «پینک» نشر کرده بودم، زیر عنوان «بندو قد ات قند»، و بعد یک نام شغنی را برای این نوع شعر ماندم به نام «غوز منجک» که در بدخششان برایش «شکر پُستک» می گویند. آن ترکیبی از توت و چهارمغز شکیدی در هاون است. مردمان درواز برای تلخان، پُست می گویند که در زبان شغنانی «پبنت» است. ناصر خسرو از «پُست» در اشعارش کار گرفته است. بانو مولایی، واقعاً این غزل را آب و تاب، و رنگ و روغن دیگری داده است.

در ادبیات، یک موضوع را «توازد» می گویند. یعنی وارد شدن به عین موضوع و مضمون. زمانی که دو شاعر، بی خبر از یکدیگر به یک موضوع و یا مضمون می پردازند و شعر می سرایند. البته مضمون یک چیز است، ولی پرداختن به یک مضمون با عین ردیف و قافیه از عجایبات و نوادر است. چنین چیز نادر بوده و به ندرت اتفاق می افتد. ناصر خسرو هم در کتاب سفرنامه به آن اشاره کرده است، که در شبرغان، شعری سروده و می خواسته که آنرا برای دوستانش زمزمه کند، قبل از او دوست و یا همکار دیگرش، با عین مضمون، ردیف و قافیه شعری سروده است، که مایه تعجب ناصر خسرو شد، و او آنرا به فال نیک گرفته بود.

من از آقا سید فرخ شاه تقاضا نمودم که همان شعر را با من شریک نمایند، و ایشان هم لطف نموده شعر اش را با من شریک ساختند. اکنون این سه غزل را برای دوستان به خوانش می گیرم.

غزل آقا سید فرخ شاه هادی زیر عنوان "زندگی"
سروده شده در: خوابگاه مرکزی دانشگاه کابل، تابستان 2007 || 1386

قطره ام دور از کنار موج آب زندگی
رهرو راه خطا و ناصواب زندگی
تشنه را مانم که در دشت فراخ و سوزناک
قرنها در انتظار مشک آب زندگی
در بهار عمر من یک پهنه ی امید و عشق
داده از کف هم لگام و هم رکاب زندگی
گاه گاهی بر فراز قله های آرزو
سیر خواهم از وضوح و ز حجاب زندگی
فطرتم مایل به رشد است و تکاپوی صعود
سد راهم هست و باشد پیچ و تاب زندگی
برسر من در بُن این ژرفنای تنگ و تار
برنتابد اشعه ای از آفتاب زندگی

رُستمی نبود در این وادی کنون، ای هم‌رهان!
تا براندازد ز پا افراسیابِ زندگی
"فرّخا!" زیبا شود گره‌مچو صبح عاشقان
با دل پرمهر برخیزی ز خوابِ زندگی

غزل بانو معینه مستور مولایی، زیر عنوان "زندگی"
سرایش: چهارشنبه، 27 نومبر 2024 || 07 قوس 1403

رفته رفته رفت از من آب و تابِ زندگی
گم نمودم در پس ابر آفتابِ زندگی
چس مؤ کهل دایم مؤ ز نزد تا اس خو جای تیر اندخُم
بس که خورده بر سرم سنگ آسیابِ زندگی
وبق خو نا بنئیجن سبهقیئم فکت نُر بنئید وز
آنچه من نا خوانده بودم در کتابِ زندگی
گه مؤ نای قاق کبنت اته گه فا مؤ گرداقتد پئئود
گاه گویم دست شویم من ز آبِ زندگی
دس گمؤنم وز بکارئم هچّه یه چیز آرد نست
زندگی کز من خراب و من خرابِ زندگی
پُر که دم جوئم کؤ یکباراس خو دُستند دهک مُرد
تا نِشه سازد مرا یک دم شرابِ زندگی
بنوخ جناو اس خبم پرا مه سهو تیزت دسگه تپر
من هنوز نگذاشته ام پا در رکابِ زندگی
خوند ورهفم داد نه فودم کهل اس پاذ فرق نست
من نمی دانستم این گونه حسابِ زندگی
اس فلک هر خوند گه مس "مستور" هر چیز پینخه تؤ
زندگی است زندگی! اینست جوابِ زندگی

من (نویسنده این سطور)، با الهام‌گیری از این دو شخصیت، به تبع اینها با عین مضمون، موضوع، ردیف و قافیه شعر زیر را سرودم. تنها فرق اش در اینست که در آن از اصطلاحات فلسفی مدرن، و ساینس کار گرفته ام.

غزل نوروز علی ثابتی، زیر عنوان «کتابِ زندگی»، به پیشواز شب یلدا
30 قوس 1403 || 20 دسمبر 2024، کابل

ای دریغ! آخر سر آید آب و تابِ زندگی
حذف از صحنه شود یکدم حبابِ زندگی
گشت آغشته سرشتِ دهر با «دیرمینیس»
نیست آرامش میان انقلابِ زندگی
چرخ حلاجی کند مارا به صد شادی و غم
همچو «دی ان ای» میان پیچ و تابِ زندگی

زندگی طومار وار پیچیده بر صندوقِ عمر
کس نشد پیدا بخواند این کتابِ زندگی
کیست خُنیاگر؟ نوازد نغمه ی جانسوز عشق
زخمه ی جادو زند بر این رُبابِ زندگی
فیلسوفی کو که پرسد عقل را این مسئله؟
تا کند سیراب افکار از شرابِ زندگی
کو معلم، حل کند این پرسشِ مجهول را؟
تا کند معلوم این جذرِ حسابِ زندگی
پاره ی سنگ است مُروارید، اگر آبش رود
هان! نریزی آبرو از روی آبِ زندگی
زندگی یک فرصت است، آید به کف، هوشیار باش
بختِ گشته، بر نیاید هم به خوابِ زندگی
خواه غمگین خواه شاد، عمرِ عزیزت بگذرد
خنده باشد چون نمک در این لُعابِ زندگی
در جوانی، تو به اوج معرفت پرواز کن
بر لبِ چاهِ غروب است، آفتابِ زندگی
عمر در قید است و جان آزاد و ذهن در حیرت است
صورتِ نامد برابر بین قابِ زندگی
مرگ را چنگال تیز است بر شکار جان ما
صعوه ی جان را رُبابِ این عُقابِ زندگی
فهم معنای حقیقت، کی میسر می‌شود؟
هیچ آگاهی نداریم از جوابِ زندگی
شاهد ما، کی برون آید ازین پرده ی راز؟
تا بر اندازد ز رُخ یکدم نقابِ زندگی
کی کند تَرْمُز مهندس، دهر ماشین واره را؟
تا شود ساکن بهارِ پُرشتابِ زندگی
"ثابتی!" چون شب‌پرک سوزی به پایِ شمع عشق
در بغل خواهی کشید آن «ماهتابِ زندگی»